

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

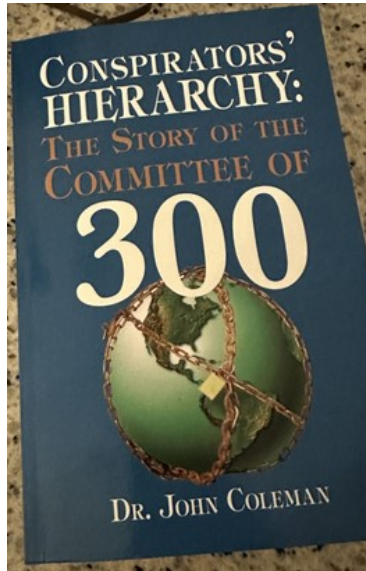
سیاسی

نویسنده: والننتین کاتاسانوف\* (Valentin Katasonov)

برگردان: ا. م. شبیری

۰۲ اپریل ۲۰۲۵

## امریکا به عنوان میدان آزمایش کمیته ۳۰۰



هدف نهانی جهانی‌گرایان تشکیل مملکت واحد جهانی تحت حکمرانی دولت واحد جهانی است.

بسختی می‌توان فرد باسوادی را پیدا کرد که نام کتاب «کمیته ۳۰۰»، اثر جان کلمن را نشنیده باشد. مطمئنم خیلی‌ها نه تنها نام این کتاب را شنیده، بلکه خوانده‌اند. این کتاب اولین بار در سال ۱۹۹۱ به زبان انگلیسی منتشر شد. بارها (از جمله، با اضافات نویسنده) باز نشر شده و به زبان‌های زیادی، از جمله، به زبان روسی ترجمه شده است [این کتاب را دکتر یحیی شمس به فارسی ترجمه کرده است].

جان کلمن (متولد ۱۹۳۵) یک امریکائی است که سال‌های زیادی در سازمان اطلاعاتی انگلیس-ام‌آی ۶ خدمت کرده است. در حدود چهل سال آخر، او کتاب‌ها و مقاله‌هایی می‌نوشت (تا سال ۲۰۰۶، همانطور که خود کلمن گفت، بیش از ۵۰۰ عنوان مقاله و کتاب نوشته است)، که احتمالاً کتاب «کمیته ۳۰۰» مهم‌ترین و مشهورترین کتاب جهان است. این اثر بر اساس تجربه نویسنده از خدمت در ام‌آی ۶ و با استفاده از اطلاعات محرمانه خارج از دسترس انسان‌های عادی نوشته شده است. «کمیته ۳۰۰» نام یک گروه مخفی مرکب از افرادی است که نخبگان جهان را تشکیل می‌دهند و برای اداره جهان تلاش می‌کنند. «کمیته ۳۰۰» حدود یک و نیم قرن پیش تشکیل شد؛ «کمیته ۳۰۰» در واقع جانشین

«شورای ۳۰۰» - سهامداران اصلی کمپانی انگلیسی هند شرقی است. این شرکت توسط ملکه الیزابت اول انگلستان در سال ۱۶۰۰ تأسیس شد و در سال ۱۸۷۴ منحل گردید. تا زمان انحلال کمپانی هند شرقی، سهامداران اصلی آن («شورای ۳۰۰») موفق شده بودند اقتصاد بسیاری از کشورها و بازارهای جهانی بسیاری از کالاها را به زیر کنترل خود درآورند و در حوزه‌های مختلف بانک‌ها و شرکت‌هایی را تأسیس کنند. کمیته ۳۰۰ از بطن «شورای ۳۰۰» پدید آمد، که بخش قابل توجهی از جهان را کنترل می‌کرد. این همان امپراتوری استعماری انگلیس بود که یک چهارم جمعیت جهان را در خود جای داده بود و «در مستعمراتش آفتاب غروب نمی‌کرد». صاحبان کمپانی هند شرقی حتی قبلاً به دنبال حکمرانی در سراسر جهان بودند، آن‌ها این مشکل را تا حدی حل کردند؛ «کمیته ۳۰۰» به حل این مسأله ادامه داد و تا امروز نیز به حل آن ادامه می‌دهد. **هدف نهایی آن تشکیل مملکت واحد جهانی تحت حکمرانی دولت واحد جهانی است.** «کمیته ۳۰۰» در رأس این مملکت و دولت خواهد بود.

«کمیته ۳۰۰» برای دستیابی به هدف مورد نظر، از ابزارهای گسترده مانند پول، نیروی نظامی، رسانه‌های جمعی، مواد مخدر، فرهنگ (به طور دقیق‌تر، ضد فرهنگ یا پادفرهنگ)، دین و مذهب (به عبارت دقیق‌تر، شبه‌دین و حتی شیطان‌پرستی آشکار)، سازمان‌های اطلاعاتی (همان سازمان اطلاعاتی ام‌ای‌۶) و غیره استفاده می‌کند. «کمیته ۳۰۰» برای به دست گرفتن قدرت، افراد خود را به سمت‌های کلیدی در کشورهای مختلف منصوب می‌کند. و برای کنترل مؤثر میلیون‌ها انسان عادی، ذهن و شعور آن‌ها با کمک رسانه‌ها، فرقه‌های بت‌پرستی، هرزگی جنسی، مواد مخدر و دیگر ابزارهای ضدفرهنگ «بازی‌آرائی» می‌کند.

با این حال، همه این‌ها برای کسانی که کتاب کلمن را خوانده‌اند، معلوم است. اکنون توجه خوانندگان را به این نکته جلب می‌کنم که نویسنده کتاب، ناظر بی‌غرض اتفاقات جهان نیست. بسیاری از اظهارات وی نشان می‌دهد، که او یک مسیحی است و می‌داند «کمیته ۳۰۰» از یک مشت شیطان‌پرست تشکیل شده و اعضای این فرقه شیطنانی می‌دانند که مسیحیت مانع اصلی رسیدن به هدف مورد نظرشان است. بدین سبب، باید از بین برود، از جمله با جایگزین کردن آن با انواع مختلف جعلیات پنهانی. کلمن، هم در مورد مسیحیت و هم درباره سرنوشت کل بشریت نگران است که اکثریت نئومالتوسیت‌های «کمیته ۳۰۰» قصد دارند آن‌ها را به لحاظ فیزیکی نابود کنند.

اما، کلمن، به عنوان یک شهروند امریکائی، بیش از هر چیز، از سرنوشت سرزمین خود- امریکا نگران است. می‌توان قبول کرد که او یک امریکائی واقعاً میهن‌پرست است. بسیاری از کارشناسان که به ارزیابی سخنان، تصمیمات و اقدامات رؤسای جمهور امریکا عادت دارند، اذعان می‌کنند که ساکنان کاخ سفید اغلب مجبورند برخی «شرایط خارجی» را در نظر بگیرند. یعنی از منظر منافع امریکا و مردم آن، به انجام این کار یا آن مجبور می‌شوند. اما برخی تصمیمات و اقدامات آن‌ها، در زندگی واقعی، گاهی به دلیل اشتباهات رؤسای جمهور، اما اغلب به دلیل برخی «شرایط خارجی»، اساساً برای امریکا و مردم آن «بهترین» نیستند.

جان کلمن در قضاوت خود در مورد این موضوع بسیار قاطع‌تر است. او با استفاده از مثال‌های متعدد نشان می‌دهد که رؤسای جمهور امریکا نه به نفع امریکا و مردم آن، بلکه منحصراً به دستور و در راستای منافع «کمیته ۳۰۰» تصمیم می‌گیرند و عمل می‌کنند. این مدعا حداقل در مورد رؤسای جمهور امریکا در قرن گذشته صدق می‌کند.

قبل از این، برخی رؤسای جمهوری بودند که واقعاً می‌توان آن‌ها را «امریکائی»، «ملی» و «میهن‌پرست» نامید. به عنوان مثال، اندرو جکسون، هفتمین رئیس جمهور امریکا (۱۸۲۹-۱۸۳۷) چنین بود. او بدین سبب که بانکاران عضو «شورای ۳۰۰» امیدوار بودند از طریق بانک مرکزی امریکا را اداره کنند، اجازه تأسیس آن را در امریکا نداد. چندین سوءقصد علیه او صورت گرفت، اما همه آن‌ها شکست خوردند؛ بالاخره، اندرو جکسون بر اثر مرگ طبیعی درگذشت.

آبراهام لینکلن، رئیس جمهور شانزدهم نیز علیه بانکداران عضو «شورای ۳۰۰» به اقداماتی دست زد، اما او در سال ۱۸۶۵ ترور شد (طبیعتاً به دستور همان بانکداران).

اما اکثر رؤسای جمهور آمریکا در قرن بیستم، کاملاً مطیع نخبگان جهانی («کمیته ۳۰۰» کنونی) بودند. کلمن در فصل سوم کتابش، به یک میهن‌پرست امریکائی دیگر، لیندون لاروش (۱۹۲۱-۲۰۱۹) اشاره می‌کند. او به نقل از لاروش می‌گوید: «دو رئیس جمهور که در نهایت آمریکا را در مسیر درست هدایت کردند». او سخنان لاروش را در مورد دو رئیس جمهور، یعنی تئودور روزولت و وودرو ویلسون که در نهایت آمریکا را به زیر کنترل «کمیته ۳۰۰» درآوردند، نقل می‌کند: «آن‌ها با کمک عناصر مطیع خود یعنی، تدی روزولت و رئیس جمهور وودرو ویلسون، قانون فدرال رزرو را پیش بردند. آن‌ها کنترل دانشگاه‌های پیشرو، رسانه‌های لیبرال پیشرو، جریان اصلی سرگرمی و اکثر مؤسسات انتشاراتی آمریکا را تحت اختیار خود درآوردند. آن‌ها «گروه کلیدی لیبرال شرق آمریکا» هستند که به نام شاخه امریکائی «میزگرد لندن» شناخته می‌شود. این گروه ابتداءً به عنوان «فدراسیون مدنی ملی» تأسیس شد. این گروه امروز شورای روابط خارجی نیویورک آمریکا را نمایندگی می‌کند. فرانکلین روزولت، رئیس جمهور، گاهی اوقات آن‌ها را «سلطنت‌طلبان اقتصادی» می‌نامید. گاهی اوقات نیز آن‌ها را «اشراف» می‌خواند و خود آن‌ها اغلب نویسندگانی را برای نوشتن کتاب‌ها و مقالاتی استخدام می‌کنند تا آن‌ها را به صورت اشراف روم باستان، یعنی افرادی دارای خون «آبی»، «خانواده‌هایی» که «اشرافیت» مرفه امریکائی را تشکیل می‌دهند، به تصویر بکشند. آن‌ها به معنای دقیق کلمه، «الیگارشی» این فیل هستند...» (نقل از: «آیا واقعاً در نظر دارید همه چیز را در مورد اقتصاد بدانید؟» اثر لیندون لاروش).

جان کلمن به نکته جالبی اشاره می‌کند: مقامات آمریکا مخصوصاً این واقعیت را که در ایجاد نظم نوین جهانی مشارکت دارند و نتیجه نهائی آن ایجاد یک مملکت واحد جهانی تحت حکمرانی یک دولت واحد جهانی خواهد بود، پنهان نمی‌کنند. اما در عین حال این تصور را به افکار عمومی آمریکا القا می‌کنند که همه امریکائی‌ها در این پروژه ذینفع خواهند بود. زیرا، آمریکا به لحاظ قدرت اقتصادی «از بقیه دنیا جلوتر است». آن‌ها می‌گویند که آمریکا «سهم کنترل‌کننده» در «امپراتوری جهانی» خواهد داشت («امپراتوری جهانی» = «پکس امریکا»).

اما این، به عقیده کلمن، توهم خطرناکی است که برای جلوگیری از بروز مخالفت با برنامه‌های «کمیته ۳۰۰» در آمریکا ایجاد شده است. در واقعیت امر، همانطور که کلمن می‌گوید، ذینفعان پروژه «امپراتوری جهانی» فقط «برگزیدگان»، یعنی اعضای «کمیته ۳۰۰» و نزدیکترین حلقه آن‌ها خواهند بود. مردم عادی آمریکا براحتهی مورد «کلاهبرداری» قرار خواهند گرفت. آن‌ها در نهایت یا به عنوان «افراد زائد» روی سیاره زمین، در معرض «نابودی» قرار خواهند گرفت و یا به بردگان اربابان «امپراتوری جهانی» تبدیل خواهند شد.

باشگاه رُم، یک سازمان به اصطلاح بین‌المللی که توسط دیوید راکفلر، یکی از اعضای برجسته «کمیته ۳۰۰» تأسیس شده است. این کمیته به منظور سرعت بخشیدن به اجرای پروژه تشکیل دولت واحد جهانی، به دولت‌ها «توصیه‌هایی» مبنی بر کاهش جمعیت از طریق مهار رشد آن و همچنین، توقف توسعه صنعتی (تحت پوشش گذار به «جامعه فراصنعتی» می‌کند (بر اساس عقاید زیبگنیو برژینسکی، مندرج در کتاب او با عنوان «دوران تکنوترونیک»، ۱۹۶۹). مرحله بعدی این پروژه عبارت است از تضعیف دولت‌های ملی از طریق انتقال تدریجی کارکردها به سرمایه خصوصی (خصوصی‌سازی دولت)، برچیدن مرزها، و تأمین شرایط مساعد برای حرکت آزاد فرامرزی کالا، سرمایه، نیروی کار و غیره.

در ابتداء، برخی‌ها تصور می‌کردند که باشگاه رُم فقط به کشورهای جهان سوم چنین «توصیه» می‌کند. آن‌ها آمریکا را به عنوان یک کشور «مرجع» و از هر نظر کامل در نظر نمی‌گیرند. اما جان کلمن معتقد است به عکس. آمریکا در قرن بیستم واقعاً نوعی «مرجع» بود که بسیاری از کشورهای جهان سعی می‌کردند از آن پیروی کنند. بگذار همچنان یک «مرجع»، اما متفاوت، نمونه بازسازی شده بر اساس «توصیه‌های» باشگاه رُم باشد. جان کلمن با ناراحتی جدی توصیف می‌کند که چگونه آمریکا از دهه ۱۹۶۰ دست به بازسازی ساختاری زده است که به گفته نویسنده کتاب «کمیته ۳۰۰»، باید «خودکشی» نامیده شود.

جان کلمن، مخصوصاً به تفصیل توضیح می‌دهد که چه کسی، چگونه و با چه هدفی انقلاب «ضد فرهنگ» را در اواسط دهه ۶۰ به راه انداخت که در قالب فرهنگ پانک، هیپی، موسیقی «راک» و «بیتلز» در میان جوانان آمریکائی رواج یافت. متعاقب آن، انقلاب جنسی، اعتیاد گسترده به مواد مخدر، افزایش راهزنی و انواع آزمایشات دیگر با هدف «بازآرایی بزرگ» سبک زندگی آمریکائی، جامعه آمریکا را فراگرفت و از آنجائی که آمریکا به عنوان «مرجع» شناخته می‌شد، تجربه «بازآرایی بزرگ» آن در سرتاسر جهان گسترش یافت.

«بازآرایی بزرگ» اقتصاد آمریکا را نیز تحت تأثیر قرار داد. آمریکا، به دستور «کمیته ۳۰۰»، باید به تمام جهان نشان می‌داد که چگونه می‌توان از اقتصاد صنعتی به اقتصاد «پساصنعتی» گذر کرد. به عبارت صریح، چگونه می‌توان صنعتی‌زدائی کرد. کلمن توجه خاصی به این موضوع دارد که صنعت‌زدائی در آمریکا را اتین داوینیون، یکی از اعضای «کمیته ۳۰۰» سازماندهی و مدیریت کرد. کولمن خاطر نشان می‌کند که تضعیف صنایع آمریکا مانند فولاد، اتومبیل و کشتی‌سازی، مجتمع کشاورزی و غیره در چارچوب سیاست رشد صفر پساصنعتی، به دستور «کمیته ۳۰۰» تحت رهبری کنت اتین داوینیون، اشراف فرانسوی (بعضی‌ها می‌گویند بلجیمی) در اوایل دهه ۱۹۹۰ انجام گرفت. کمی پائین‌تر می‌خوانیم: «به عنوان مثال کشنیرانی بحری ما را در نظر بگیرید که زمانی نیروی قدرتمندی بود و ما به حق به آن افتخار می‌کردیم. صنعت کشتی‌سازی نقش کلیدی در شکوفائی ملت آمریکا در جهان ایفا می‌کرد... اما... کشتی‌سازی ما عمداً تحت فشار باشگاه رُم به مثابه بخشی از سیاست رشد صفر پساصنعتی که توسط داوینیون دنبال می‌شد، نابود گردید».

عوامل باشگاه رُم و «کمیته ۳۰۰» در آمریکا کارزار بسیار قوی و دائمی علیه توسعه انرژی هسته‌ای سازمان دادند که به صنعتی‌زدائی کشور نیز کمک کرد. «ما دیده‌ایم که جنبش ضد انرژی هسته‌ای در آمریکا برای توقف توسعه صنعتی کشور بر اساس برنامه‌های باشگاه به منظور دستیابی به «رشد پساصنعتی صفر» چقدر موفقیت‌آمیز بود. ما دیدیم که در نتیجه طرح داوینیون، چگونه رشد صنعتی شگفت‌انگیز آمریکا جای خود را به رکود فاجعه‌بار داد».

در پایان قرن گذشته، جان کلمن بردار بلندمدت جنبش آمریکا را تعریف کرد - حرکت به سمت سقوط نهائی اقتصاد و از دست دادن کامل حاکمیت ملی: «آمریکا در آستانه فروپاشی داخلی قرار دارد و اگر از نظر معنوی و اخلاقی ورشکست شود، اگر پایه و اساس صنایع ما نابود شود، اگر در کشور ۳۰ میلیون نفر بی‌کار وجود داشته باشد، اگر شهرهای ما جولانگاه وحشتناک هر جنایت قابل تصور و با نرخ جرم و جنایت تقریباً سه برابر بیشتر از هر کشور دیگر باشد، اگر ۴ میلیون نفر بی‌خانمان در کشور وجود داشته باشد، اگر فساد دولتی به ابعاد بی‌سابقه‌ای رسیده و همه را تحت تأثیر قرار داده باشد، آیا آماده سقوط در آغوش دولت واحد جهانی در عصر تاریک جدید نیست؟»

در باشگاه رُم، زیگنیو برژینسکی دست راست دیوید راکفلر بود. او مبتکر اصلی ایده «رشد صفر پساصنعتی» بود که برای اولین بار در کتاب «عصر تکنوترونیک» مطرح کرد. برژینسکی این کتاب را نه فقط به عنوان یک شهروند، بلکه، به عنوان مشاور امنیت ملی رئیس جمهور کارتر، یکی از اعضای برجسته باشگاه رُم، عضو «کمیته ۳۰۰»،

شورای روابط خارجی و بالاخره، به عنوان نماینده اشراف سیاه باستانی پولند نوشت. جان کلنن نقش برژینسکی در نابودی امریکا را به تفصیل مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. او در این باره نوشت: «کتاب او توضیح می‌دهد که چگونه امریکا باید پایگاه صنعتی خود را رها کند و وارد دورانی شود که او آن را «عصر تاریخی کاملاً جدید» می‌نامد. آنچه که امریکا را منحصر به فرد می‌کند، تمایل آن به تجربه کردن آینده است، چه هنر پاپ باشد، چه مواد مخدر. امروز امریکا یک جامعه خلاق است، در حالی که بقیه، آگاهانه یا ناآگاهانه، مقلد آن هستند». به جای این، او باید می‌نوشت: امریکا در واقع یک میدان آزمایش برای سیاست‌های «کمیت ۳۰۰» است که مستقیماً به الغای نظام موجود و استقرار حاکمیت دولت واحد و نظم نوین جهانی منجر می‌شود.

کشوری که «کمیت ۳۰۰» آن را به عنوان «میدان آزمایش» برگزیده است، چه «منافع ملی» می‌تواند داشته باشد؟ این فقط جان کلنن نیست که امریکا را به عنوان کشوری که حاکمیت ملی خود را از دست داده، ارزیابی می‌کند. چهره‌های مشهور امریکائی مانند لیندون لاروش، پل رابرتز، مایکل هادسون، تاکر کارلسون و دیگر میهن‌پرستان امریکائی نیز این موضوع را چنین ارزیابی کرده و می‌کنند.

بنیاد فرهنگ ستراتیژیک

مطلب مرتبط: سه ایده باشگاه رُم

۱۲ فروردین-حمل ۱۴۰۴

\* - پروفیسور، دکتر علوم اقتصاد، مدیر مرکز پژوهش‌های اقتصادی «شاراپوف» فدراسیون روسیه، پژوهشگر مسائل پشت صحنه